

تأملی در

دائرة المعارف فقه علی بن ابی طالب (ع)

○ خالد غفوری

کتاب ارزشمند «دائرة المعارف فقه علی بن ابی طالب (ع)»، تألیف دکتر محمد رواس قلعه جی، چاپ اول آن در سال ۱۴۰۲ ق / ۱۹۸۳ م از سوی انتشارات دارالفکر دمشق منتشر شده است.

این کتاب، بخش چهارم از مجموعه کامل «دائرة المعارف فقه سلف» است، اگر چه از نظر زمان تألیف، بخش سوم از آن مجموعه است.^۱ مؤلف در صدد است با تتبع در روایاتی که از امام علی (ع) روایت شده، میراث فقهی او را معرفی کند. بررسی این کتاب را در سه محور پی می گیریم:

محور اول: نگاهی به مقدمه

این کتاب با مقدمه مختصری شروع می شود که اگر چه بیش از سه صفحه نیست اما محتوای فشرده آن مشتمل بر چهار نکته مهم است:

۱. قلعه جی، محمد رواس، موسوعة فقه علی بن ابی طالب، ص ۵.

۱. اهمیت فقه فقه‌های سلف و میزان تأثیر آن بر فقه متأخران^۲؛
۲. اهمیت فقه صحابه از میان سلف و اهمیت فقه امام علی (ع) از میان صحابه؛ زیرا او به گواهی پیامبر (ص)، داناترین صحابه بود^۳.
۳. اهمیت فقه علی (ع) از نظر صحابه و عنایت آنان به نظریات او^۴؛
۴. اشاره به اندک بودن نقل روایات فقهی از علی (ع) و بررسی علل آن. به نظر مؤلف، اندک بودن منقولات فقهی از علی (ع) ناشی از سه علت است: علت اول: علی (ع) در دوران قبل از خلافتش، مشاور سه خلیفه قبل از خودش بود و دیدگاه‌های خود را به آنان ارائه می‌داد و در همین دوره بود که سازماندهی حکومت اسلامی شکل گرفت. از این رو بیشتر اجتهادات علی (ع)، در این دوره در ساختار و احکام حکومت تبلور می‌یافت. بر این اساس، علی بن ابی طالب (ع) یکی از اعضای حکومت بود که نقش بسیار بزرگی در سازماندهی دولت اسلامی داشت. زمانی که حکومت به او رسید، ساختار حکومت کامل شده بود و دیگر نیازی به تغییر و تحولات زیادی در برنامه و سازماندهی حکومت نبود^۵.
- بررسی علت اول: اولاً، مشاور بودن امام، مانع انعکاس نظریات او در ملأعام نبود، بلکه مسئله کاملاً بر عکس است؛ زیرا اینکه دیدگاه‌های او رسماً مورد پذیرش خلفا بوده، فرصتی طلایی برای انتشار و رواج آرای او در میان مسلمانان فراهم می‌کرد. به همین جهت، ملاحظه می‌کنیم که همیشه فقه‌های درباری از امکانات حکام بهره‌مند بوده‌اند و فقها دیدگاه‌های آنان در میان عامه مردم حاکم بوده است.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۶.

۵. قلعه جی، محمدرواس، موسوعة فقه علی بن ابی طالب (ع)، ص ۶-۷.

ثانیاً، حکومت اسلامی در صدر اول، محصور به دیوار آهنین نفوذناپذیری نبود و جلسات خلفا بسان حکومت های امروزی، در پشت درهای بسته تشکیل نمی شد. دولت اسلامی در آن زمان تشکیلات ساده ای داشت و خلیفه مسلمانان در منظر مردم بود و بیشتر آنچه در درون دولت می گذشت، به جز مواردی اندک، در بیرون از دولت انعکاس می یافت.

ثالثاً، با مراجعه ای گذرا به تاریخ صدر اسلام روشن می شود که کاربرد عنوان «مستشار خلفا» در مورد علی (ع) کاربردی غیر دقیق و مبالغه آمیز است؛ چرا که وضعیت عمومی حکومت در آن دوران، وجود مستشارهای خاص را که فقط به چنین کاری پردازند، نمی طلبد، بلکه مشاوره های علی (ع) در بیشتر مواقع، آن گونه که تاریخ ثبت کرده، به صورت اتفاقی بود. علاوه بر این، مشورت خلفا با افراد منحصر به مشورت با علی (ع) نبود، بلکه با دیگر صحابه هم، همچون زید بن ثابت و ابن عباس نیز مشورت می شد. البته موارد مشورت با علی (ع) بیش از دیگران بود. از طرف دیگر، آنچه تاریخ نقل کرده، این است که مشورت با علی (ع) تنها در زمان عمر بن خطاب بود و آنچه از او نقل شده، نظریات او در برخی از وقایع آن دوره است و معلوم نیست که این نظریات در پی مشورت خلیفه با او بوده یا پاسخ به درخواست برخی مسلمانان ناتوان بوده و یا اینکه خود حضرت به ارائه نظریاتش مبادرت می کرده است.

علاوه بر این، پس از رحلت رسول اکرم (ص)، ستاره علی (ع) نزد ارباب حکومت به خاموش گرایید و به نظر نمی رسد که هیچ نقش مهمی در حیات سیاسی داشته بود. او مانند هر مسلمان دیگری به زندگی عادی خود ادامه می داد؛ هر چند در صورت درخواست مشاوره، آن حضرت بخل نمی ورزید، بلکه هرگاه فرصتی می یافت، از نصیحت کردن مسلمانان اعم از حاکمان و رعایا، دریغ نمی کرد.

رابعاً، نویسنده «دوران قبل از خلافت علی (ع) را دوران ساخت و سازماندهی

حکومت توصیف کرده و اظهار داشته این سازماندهی در دوره خلافت علی (ع) دیگر تکمیل شده بود و ... «، ای کاش می دانستیم نویسنده این اطلاعات را که تحلیلش را بر مبنای آن استوار کرده، از کجا به دست آورده است؟

علت دوم: خلافت حضرت علی (ع) چندان دوام نیاورد و آشوب های داخلی فرصتی برای تجدید نظر در ساختار حکومت و پیراستن آن از نقایص باقی نگذاشت. از ایوب سختیانی نقل شده است که: «از محمد شنیدم که به ابی معسر می گفت: من شما را در بسیاری از مطالبی که از علی (ع) نقل می کنید، متهم می کنم؛ زیرا عیبیده به من گفت: «علی (ع)، من و شریح را خواست و گفت که من از اختلاف متنفرم، پس همان گونه که تاکنون قضاوت می کردید، قضاوت کنید تا اتحاد مردم حفظ شود، یا من نیز همچون یارانم بمیرم». عیبیده گفت: علی (ع) قبل از آن که وحدت حاصل شود، کشته شد».

بررسی علت دوم: اولاً، بدون شک مشکلات داخلی و جنگ هایی که در زمان خلافت امام علی (ع) اتفاق افتاد، تبعات سنگینی برای او داشت و فعالیت ها و طرح های او را محدود و متوقف ساخت و موجب شد که او به برخی از آنچه می خواست، نرسد. با این حال، این دوره از نظر نقل آرا و نظریات او، غنی ترین دوره ها محسوب می شود؛ زیرا او موفق شد در زمان حکومتش که چهار سال و چند ماه طول کشید، علوم و معارف و روایات بسیاری را انتشار دهد و اگر به میراث فقهی و غیر فقهی او مراجعه شود، معلوم خواهد شد که همه آنها از نظر تاریخی به همین دوره بر می گردد. خطبه های متعدد او که بخش اندکی از آنها تحت عنوان نهج البلاغه گردآوری شده و احکام او در باب قضا، زکات، جهاد و جنگ، همه از ثمرات این دوره است.

ثانیاً، امام علی (ع) از همه فرصت ها برای انتشار علوم و معارفش بهره می گرفت و از مردم می خواست که از او پرسند و این سخن مشهور را مردم بارها

از او شنیده بودند که: «سلونی قبل آن تفقدونی؛ قبل از آنکه مرا از دست دهید، از من سؤال کنید».

ثالثاً، مرجعیت علمی امام علی (ع) برای دوست و دشمن، پذیرفته شده بود. معاویه که رقیب سیاسی او بود، گاهی کسانی را که از او مسائل دینی را می پرسیدند، به حضرت علی (ع) ارجاع می داد. خوارج که علیه علی (ع) قیام کرده بودند و دشمنی شان با او چنان بود که او را به خروج از دین متهم می کردند، با این حال شهادت می دادند که او فقیهی بی نظیر است.

رابعاً، حرص علی (ع) بر وحدت مسلمانان و عدم تفرقه آنها، حقیقتی ثابت است که شکی در آن وجود ندارد و گاه اتفاق می افتاد که بر اجرای دیدگاه خودش اصرار نکند، اما این فقط به مسائل مورد اختلاف بین او و خلفای قبلی محدود می شد و ربطی به سایر قضایا نداشت.

علاوه بر این، موضع عملی آن حضرت مانع نمی شد که از لحاظ نظری نیز دیدگاه فقهی خود را بیان نکند؛ چنان که ابن عباس در نامه ای از او در مورد حکم جد سؤال کرد، او رأی خود را به روشنی بیان کرد و سپس از او خواست که نامه را از بین ببرد.

خامساً، امام علی (ع) دارای صحیفه ای بود که آن را به املائی رسول خدا (ص) و به خط خود نوشته بود و چنان که ابن کثیر روایت کرده، آن را به برخی از مسلمانان نشان داده بود، ۶ چرا از این صحیفه نیز، نقل نشده است؟ آری، تنها فرزندان او یعنی امامان اهل بیت (ع) از این کتاب نقل کرده اند که در همین مقاله به تفصیل به این نکته خواهیم پرداخت.

علت سوم: علی (ع) مانند هر انسانی در معرض دوستی دوستان و دشمنی دشمنان بود، اما بسیاری از آنان در دوستی و دشمنی شان از حد اعتدال گذشتند و ۶. ابن کثیر، جامع المسانید و السنن، ج ۱۹، ص ۶۹-۷۰.

به غلو گراییدند. از این رو، از سر دوستی یا دشمنی، در سخنان او بسیار دست کاری می شد و این موجب شد که علما در نقل سخنان او درنگ کنند، بلکه این امر برخی را وادار کرد تا به جز موارد اندک، چیزی را از او نقل نکنند که مبدا موجب گمراهی دیگران شود.^۷

بررسی علت سوم: اولاً، فضایل و مناقب حضرت علی (ع) بر هیچ یک از مسلمانان پوشیده نبود، در این میان، عده ای اندک در مورد او تندروی کردند؛ عده ای در دوستی او راه غلو را پیمودند و عده ای دیگر در دشمنی با او به حدی راه افراط را پیش گرفتند که خون او را مباح دانسته، او را به هر عیبی متهم کردند. از طرف دیگر، طبیعت جامعه بالنده اسلامی این است که از جریان های انحرافی که همواره در اقلیت بوده و هیچ گاه نتوانستند رهبری جامعه اسلامی را به دست بگیرند، پیروی نکنند. با توجه به این حقیقت، چگونه ممکن است این اقلیت افراطی چنین نقش عظیمی را در رهبری علمی و دینی جامعه داشته باشند که بتوانند همه یا اغلب میراث منقول از امیرالمؤمنین (ع) را مشوه کنند؟!!

ثانیاً، دوست خصوصاً اگر دوستی اش به حد غلو برسد و همچنین دشمنی که کینه اش او را کر و کور کرده باشد، به شکل غیر معمول به جعل یا انتشار مطالبی که با تمایلات افراطی شان مناسب باشد، اقدام می کنند و در ترویج آن اگر چه دروغ یا مبالغه آمیز باشد، می کوشند؛ در نتیجه باید روایات چنین فردی و نسبت احادیث به او چه درست، چه نادرست، فراوان باشد، نه چنانکه نویسنده کتاب ادعا کرده، روایات او کم باشد.

ثالثاً، پرهیزگاری انسان را به جستجوی حقیقت وامی دارد، نه ترك روایت، و گر نه دروغ های بسیاری به پیامبر (ص) و همچنین دیگر صحابه او نسبت داده شده است. چقدر دروغ به ابن عباس و امّ المؤمنین عایشه، نسبت داده شده است؟
۷. قلعه جی، محمد رواس، موسوعة فقه علی بن ابی طالب (ع)، ص ۷.

چقدر صحابی ساختگی وجود دارند؟

هیچ یک از این ها، مانع نقل روایت و حدیث نشده است. وظیفه دانشمندان است که روایات را پاك سازی کرده، غث و سمین را از هم تشخیص دهند، نه اینکه روایات را کنار گذارند و نقل نکنند، به ویژه اگر مطلب به امور دینی و احکام شرعی مربوط باشد.

بنابراین، سه دلیلی که در تحلیل علت نقل اندك از امام علی(ع) ذکر شده، توجیه درستی برای این پدیده نیست. چگونه می توان مسامحه در میراث کسی را که پیامبر(ص) به اعلیت و باب علم بودن او شهادت داده است، توجیه کرد؟ پیامبری که صادق مصدق است و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید؟ چگونه می توان کسی را که پیامبر(ص) او را مرجع مسلمین قرار داده است، رها کرد؟ جالب است که نویسنده در «نکته سوم» شدت اعتنای صحابه و علما به سخن امام علی(ع) را بیان و در این زمینه روایاتی را هم ذکر کرده است؛^۸ از جمله اینکه در مصنف عبدالرزاق آمده است: «مردی از عمر از وظیفه محرمی که تخم شتر مرغ را از بین برده بود، پرسید. عمر گفت: آیا علی را دیده ای؟ از او پرس که ما مأموریم با او مشورت کنیم».

اولاً: ضمیر جمع در این سخن عمر که گفت «ما مأموریم»، به صحابه و مسلمانان بر می گردد و هیچ کس نمی تواند به آنان امر کند، مگر خدا و رسول او، و این امر از دو حال خارج نیست:

یا مراد از امر، همان است که در قرآن آمده است: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۹ اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید». این آیه و امثال آن هر چند عام اند، اما به طور خاص، بر علی(ع) منطبق اند یا اینکه مراد، او امر خاصی است که در احادیث نبوی وارد شده است و به نظر قاصر نگارنده، این وجه محتمل تر

۸. همان، ص ۶.

۹. سورة نحل، آیه ۴۳.

است؛ زیرا عبارت: «ما مأموریم» منصرف است به کسی که به آنان امر می کرده و آن رسول خدا (ص) است؛ چنان که از سخنان علمای سلف نیز همین وجه استفاده می شود.

ثانیاً، متعلق امر، سؤال از علی (ع) است، نه مشورت با او؛ زیرا از حکم شرعی سؤال شده است و غرض سؤال کننده، آگاهی یافتن از حکم شرعی بوده، نه مشورت در قضیه ای شخصی، و بر هیچ کس پوشیده نیست که مشورت کردن در دایره احکام شرعی، معنا ندارد.

ثالثاً، به همین دلیل، بسیاری از صحابه به دنبال سخنان امام علی (ع) بودند و اگر برای آنان، ثابت می شد که سخنی از امام است، به خود اجازه نمی دادند با آن مخالفت کنند. ابن قدامه مقدسی در کتاب المغنی، از دانشمند امت یعنی عبدالله بن عباس نقل کرده که اگر برای ما نسبت سخنی به امام علی (ع) ثابت می شد، به سراغ دیگری نمی رفتیم.

باید دانست که در شدت اهتمام صحابه به سخنان امام علی (ع) تردیدی نیست و شیوه سلف صالح همواره بر این بوده است؛ چنان که کلام صحابی جلیل القدر، عبدالله بن عباس، و امثال او به این مطلب صراحت دارد. اما آیا در کتاب های فقهی، روایی و تفسیری که نسل بعد نوشته اند، چنین اعتنا و اهمیاتی به چشم می خورد؟ حجم روایاتی که از علی (ع) نقل شده، نسبت به روایاتی که از دیگر صحابه نقل شده است، چه اندازه است؟ چقدر از آرا و نظریات علی (ع) پیروی شده و به چه میزان آراء او ملاک ترجیح دیدگاه ها بوده است؟

علت های حقیقی نقل اندک از امام علی (ع)

در تفسیر پدیده نقل اندک از امیرمؤمنان علی (ع) به دو امر می رسیم:

۱. حاکمان از اندیشه اهل بیت (ع) ناخشنود بودند، از این رو می کوشیدند تا

اجازه آن را محصور کنند و اجازه نقل روایت از آنان را ندهند. اکثر راویان نیز، با جوّ حاکم هماهنگ بودند.

۲. برخی راویان و محدثان مبتلا به نگرش فرقه ای و تعصب غیر منطقی بودند، از این رو موضع منفی در قبال مکتب اهل بیت (ع) داشتند. اینان خود و نسل های پس از خود را از این فیض بی کران محروم ساختند، تاریخ آکنده از ادله و شواهد بر این حقیقت است. با این همه، اندیشه اهل بیت (ع) از بین نرفت، بلکه از سوی پیروان آنان حفظ و ضبط و در کتاب ها ثبت شد تا به دست ما رسید.

اگر گذشتگان اشتباه کردند، چرا آیندگان از آنان پیروی کنند و به این اعراض ادامه دهند؟ با اینکه می دانیم این امر در نهایت اهمیت است؛ چون مربوط به دین است و یکی از منابع اصلی دین، سنت شریف نبوی است.

محور دوم: تأملی در روش کتاب

۱. اسلوب این دایرة المعارف، ترتیب الفبایی عناوین و مدخل هاست و نویسنده در کار خود از شیوه دایرة المعارف نویسی جدید بهره گرفته است. این کتاب با مدخل «آدمی» شروع و به مدخل «ولیمه» ختم شده است و ده ها عنوان و مدخل فقهی را در بردارد. این گونه عرضه میراث فقهی به طور کلی و میراث فقهی امام علی (ع) به طور خاص، کاری احیاگرانه و تاریخی به شمار می رود. احیاگرانه است از آن رو که روایات فقهی در مجموعه های مدوّن روایی نهفته است و دست یابی به آن جز برای متخصصان زبردست دشوار است، به ویژه که این روایات متمایز از دیگر روایات نیست و با دیگر نقل ها آمده است. گردآوری و ارائه آن به گونه ای که همه امکان دسترسی به آن داشته باشند، فرصت استفاده و تحقیق را برای هر مراجعه کننده ای فراهم می سازد. از سوی دیگر، این اثر طرحی تاریخی است؛ زیرا کاری جدید است و تکرار آثار فقهی گذشته نیست، بلکه انتقال میراث فقهی از حالت انباشته و پراکنده به حالتی منظم و سازمان یافته است.

۲. دایرة المعارف مستلزم دو کار اساسی است:

نخست، ذوق و ظرافت هنری در انتخاب عناوین، تقسیم محتوای علمی بر عناوین و روش و کیفیت ارجاعات و شیوة نگارش که نویسنده معزّز به خوبی از عهده آن برآمده است.

دوم، تتبع و جستجوی عمیق اطلاعات و مطالب است که از تنوع روایات و کثرت منابع مورد استفاده و تعدد اسناد و نقل های روایات، معلوم می شود که نویسنده محترم در گرد آوری مواد اولیه مباحث این دایرة المعارف از هیچ کوششی فروگذار نکرده است.

با این همه، آنچه جای درنگ دارد این است که نویسنده فقط به منابع اهل سنت تکیه داشته و به همان اکتفا کرده و به منابع دیگر از جمله منابع امامیه که مهم ترین منبع آرا و نظریات فقهی امام علی (ع) است، مراجعه نکرده است. شایسته بود که نویسنده بسان هر پژوهشگر دایرة المعارف نگاری که در پی ارائه پژوهشی جامع از فقه سلف است، این منبع گران بها را نادیده نمی گرفت و از این سرمایه انبوه استفاده می کرد، به ویژه که آنچه در منابع امامیه نقل شده، از طریق فرزندان علی (ع) است که بیش از دیگران به فقه پدرشان آگاه اند، زیرا آنها شاگردان بی واسطه و شارحان و مروجان مسلک فکری و فقهی او بودند، علاوه بر اینکه خود از دانشمندان بزرگ اسلام و از مطمئن ترین و راست گوترین و دقیق ترین آنها هستند. بسیاری از این روایات که از طریق فرزندان او نقل شده است، از صحف و کتاب ها و نوشته های علمی امام علی (ع) گرفته شده است.

جای این سؤال است که چرا نویسنده دایرة المعارف از این منبع عظیم رویگردانی کرده است؟ چرا نقل از منبع دورتر، بر منبع نزدیک تر ترجیح داده شده است؟ آیا محقق را سراغ دارید که هدف او بررسی فقه ابوحنیفه باشد، ولی از نقل روایات محمد بن حسن شیبانی و ابو یوسف خودداری کند؟

۳. نویسنده در بیشتر مباحث، به استثنای برخی موارد بسیار نادر به تبیین و ارزیابی روایات منقول از امام علی (ع) نمی پردازد و در همین موارد نادر هم معیارش را در قبول و رد آنها بیان نمی کند که معلوم می شود سخن خود او نیست و از دیگران پیروی کرده است. البته در موارد معدودی به ضعف سند برخی روایات اشاره کرده است. شاید این کار جزء اهداف نویسنده نبوده و صرفاً در پی عرضه حدیث بوده، نه چیزی فراتر از آن.

به هر حال، میراث فقهی نیازمند بررسی و تبیین و جدا کردن غث و سمین و درست و نادرست از یکدیگر است.

محور سوم: تأملی در چند نمونه از مباحث کتاب

در اینجا به برخی کاوش های سندی نویسنده و نیز برخی مواردی که نشان دهنده کیفیت تعامل نویسنده با نصوص و شیوه او در نسبت دادن آرا به امام علی (ع) است، می پردازیم:

نمونه اول: نویسنده در بحث ترکه مرتد، به روایتی از علی (ع) که حارث اعور از او نقل کرده، اشاره می کند. روایت این است:

ان میراث المرتد يوضع في بيت مال المسلمين؛^{۱۰}

میراث مرتد، در بیت المال مسلمین قرار داده می شود.

نویسنده در حاشیه ای بر این روایت چنین اظهار نظر کرده است:

نسبت این حدیث به علی (ع) ثابت نیست؛ زیرا روایتی است که حارث اعور از علی (ع) نقل کرده است و حارث فردی دروغگو است به ویژه در روایاتی که از علی (ع) نقل می کند.^{۱۱}

۱۰. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد بن سعید، المحلی، ج ۹، ص ۳۰۵.

۱۱. ر. ک: ابن داود حلی، رجال ابن داود، ص ۶۷، شماره ۳۵۷.

حارث همدانی کیست؟

به زودی روشن خواهیم کرد که تشکیک در سند این روایت مردود است و خدشه در وثاقت حارث، صحیح نیست، اما قبل از آن لازم است نگاهی به شخصیت و شرح حال حارث داشته باشیم.

حارث بن عبدالله اعور همدانی خارفی، کنیه اش ابو زُهیر و کوفی است. خارفی منسوب به خارف، تیره ای از همدان است. «حارث بن عبیدالله» و «حوتی»^{۱۲} هم خوانده شده است، حوت نیز تیره ای از همدان است. حالفی یا حالفی^{۱۳} هم گفته شده است، برخی احتمال داده اند که حالفی، مُحَرَف حوتی باشد.^{۱۴} برخی دیگر به جای حارث بن عبدالله، نام او را حرث بن عبدالله عنوان کرده اند.^{۱۵}

طبری در تاریخ خود در باره او گفته است: «حارث اعور بن عبدالله بن کعب بن اسد بن یخلد بن حوث. نام حوث، عبدالله بن سبع بن صعب بن معاویه بن کثیر بن مالک بن جشم بن حاشد بن جشم بن خیوان بن نوف بن همدان است. حوث، برادر سبیع است که ابواسحاق سبیعی منسوب به اوست. حارث از پیشگامان اصحاب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است، از فقه و فروض ارث و حساب آگاهی داشت».

طبری از شعبی روایت کرده که وی از امیرمؤمنان، علم فروض ارث و حساب

۱۲. به نظر نویسنده حوتی با تاء مثنی است. شاید همچنان که برخی محققین گفته اند، حوثی با ثاء مثلث بهتر باشد.

۱۳. ر. ک: خویی، معجم رجال الحديث، ج ۵، ص ۱۷۳ و ۱۸۸.

۱۴. ر. ک: محمد تقی تستری، قاموس الرجال، ج ۳، ص ۵۹.

۱۵. همان، ج ۳، ص ۱۰ و ۱۳.

را آموخته است. سپس می افزاید: «وفات حارث در ایامی که عبدالله بن یزید انصاری از طرف عبدالله بن زبیر حاکم کوفه بود، رخ داد. عبدالله بن یزید ۱۶ بر حارث در کوفه نماز خواند. حارث از ساکنان کوفه بود و در همان جا وفات یافت. او از شیعیان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) بود».^{۱۷}

گفته شده که حارث در ایام حکومت عبدالملک بن مروان در سال ۶۶ ق^{۱۸} و به عقیده برخی دیگر در سال ۶۵ وفات یافته است.^{۱۹} ظاهراً بین این نقل ها، منافاتی نیست.

حارث از اصحاب علی (ع) بود،^{۲۰} بلکه ادعا شده که از خواص اصحاب او به شمار می رفت.^{۲۱} نزد او منزلتی داشت و علم فروض ارث و فقه را از او فراگرفت و از او روایات بسیاری نقل کرده است. همچنین از اصحاب حسن (ع) بود.^{۲۲} این فرد در برخی از نقل ها با عنوان «حارث اعور» آمده است و بعضی اعتقاد دارند که این دو عنوان، یکی است.^{۲۳} برخی دیگر احتمال داده اند این عنوان، مشترك میان دو یا سه نفر باشد:

۱۶. بخاری از ابی اسحاق نقل کرده: حارث وصیت می کرد که عبدالله بن یزید خطمی برا و نماز بخواند. (ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۲۷، شماره ۲۴۸).

۱۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک، ج ۱۳، ص ۴۰۹-۴۰۸.

۱۸. ر. ک: مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۱۱۱.

۱۹. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۲۶-۱۲۸، شماره ۲۴۸.

۲۰. طوسی، محمد بن الحسن، رجال طوسی، ص ۳۸.

۲۱. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی، تحریر تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۳۶، شماره ۱۰۲۹.

۲۲. طوسی، محمد بن الحسن، رجال طوسی، ص ۶۷.

۲۳. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۱، شماره ۱۶۴۲.

۱. حارث بن عبدالله همدانی

۲. حارث بن قیس جعفی کوفی برادر علقمه و ابی^{۲۴} است که کشی در باره

او گفته است: «حارث فردی جلیل و فقیه بوده و یک چشم داشته است».^{۲۵}

چنان که در رجال شیخ آمده، وی در جنگ صفین حضور داشت و در این جنگ پایش قطع شد^{۲۶} و در دوران حکومت معاویه از دنیا رفت.^{۲۷} صفدی گفته است: حارث بن قیس جعفی کوفی عابد، در سال ۴۸ هجری مرد.^{۲۸} ابن حجر در مورد وی گفته است: حارث بن قیس جعفی کوفی، ثقه و از طبقه دوم روات است و در جنگ صفین کشته شد.^{۲۹} و گفته شده که بعد از علی (ع) مرد.^{۳۰} طبق روایت ابن حبان، ابو موسی بعد از دفن او بر قبرش نماز خواند.^{۳۱} طبق روایت بخاری، پس از آنکه بر او نماز خوانده شد، ابو موسی هم بر او نماز گزارد.^{۳۲}

۲۴. قهبائی، زکی الدین مولی عنایة الله، مجمع الرجال، ج ۲، ص ۶۸.

۲۵. کشی، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز، رجال کشی، ص ۹۳، شماره ۸۳. پیشتر گفتیم احتمال تستری که واژه اعرج در عبارت کشی به اعور تصحیف شده باشد، رجحان دارد. بنابراین حارث اعور، همان همدانی است و جعفی نیست. شاید خلط بین این دو نفر سبب تشابه این دو از نظر طبقه، فقاقت، تشیع، صحابه علی بودن، نزدیکی وفات آنها به یک دیگر، اتحاد نام و مکان سکونت هر دو در کوفه بوده باشد.

۲۶. طوسی، محمد بن الحسن، رجال طوسی، ص ۳۹. به نظر ما با این وصف بهتر است که وی به اعرج توصیف شود، اعور، از اینجا معلوم می شود احتمالی که تستری بیان کرد، بین وقوع تصحیف در اعرج به اعور در کلمات کشی، رجحان دارد.

۲۷. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۳۴، شماره ۲۶۶.

۲۸. صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایوب، الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۲۴۱، شماره ۳۴۴.

۲۹. به نظر ما این نظریه ابن حجر عسقلانی اشتباه است.

۳۰. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳۱. همان، ج ۲، ص ۱۳۴، شماره ۲۶۶.

۳۲. جعفی بخاری، ابو عبدالله اسماعیل بن ابراهیم، التاریخ الکبیر، ج ۱ (بخش ۲)، ص ۲۷۹، شماره ۲۴۶۱.

از این بیان روشن می شود که جعفری قبل از همدانی در گذشته است .
 ۳ . حرث بن عبدالله اعور همدانی که جزء یاران علی (ع) ذکر شده است . ۳۳

بررسی وثاقت حارث همدانی

۱ . حارث اعور، نه ضعیف بوده و نه کذاب ؛ زیرا هر چند برخی علمای اهل سنت به احادیث حارث استناد نکرده و او را ضعیف توصیف کرده اند و از این رو غبار تردید پیرامون او برانگیخته شد، اما علت آن، عدم وثاقت او نیست، بلکه چنان که برخی اعتراف کرده اند، به سبب ناخشنودی از آرای اوست . تاریخ نیز این مطلب را تأیید می کند ؛ زیرا او مردی متدین و ثابت قدم بود . در اینجا برخی از سخنان اهل رجال را که همه به وثاقت و عدالت او تصریح کرده اند، می آوریم :

- ابن داود در باره او گفته : «او ممدوح است» . ۳۴

- ابن ابی داود می گوید : حارث همدانی فقیه ترین و داناترین مردم به علم حساب بود و فروض ارث را از علی (ع) آموخت .

- دوری به نقل از ابن معین : «حارث از ابن مسعود روایت شنیده» .

- عثمان بن سعید دارمی : «از یحیی بن معین سؤال کردم حال حارث در مورد علی (ع) چگونه است ؟ گفت : ثقة است» . ۳۵

- نسایی اگر چه در جایی گفته است : «او قوی نیست»، در جای دیگر گفته است : «او مشکلی ندارد» .

- مجالد به نقل از پدرش گفته است : «به شعبی گفته شد : آیا تو نزد حارث

۳۳ . ر . ك : تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۳، ص ۸-۱۶، شماره ۱۶۴۲؛ ص ۴۷، شماره ۱۷۰۲؛ ص ۵۹، شماره ۱۷۱۷ .

۳۴ . ر . ك : خطیب تبریزی، الاكمال فی اسماء الرجال، ص ۱۷۹ .

۳۵ . جرجانی، ابو احمد عبدالله بن عدی، الكامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۱۸۶ .

رفت و آمد داشتی؟ گفت: آری، نزد او می رفتم و حساب را از او فرا می گرفتم که او داناترین فرد به حساب بود».

- اشعث بن سوار به نقل از ابن سیرین: «به کوفه رفتم و دیدم که پنج نفر را مقدم می دارند. برخی از حارث اعمور شروع می کرده و عبیده سلمانی را دومی می شمرند، و برخی از عبیده شروع می کردند و حارث را دومی می شمرند، اما علقمه بدون شک سومین فرد بود، و پس از او مسروق بود و در پایان، شریح. ابن سیرین سپس می گوید: همانا چهار نفری که پایین ترین آنها شریح است، افراد نیکی هستند».

جرجانی می افزاید: «بیشتر روایات حارث اعمور از علی (ع) است و روایات کمی از ابن مسعود نقل کرده و همه روایاتی را که از این دو نقل کرده، غیر محفوظ است»^{۳۶}.

- علی بن مجاهد، از ابی جناب کلبی، به نقل از شعبی می گوید: «هشت نفر از بهترین تابعین نزد من شهادت دادند؛ از جمله سوید بن غفله، حارث همدانی، ... و تا هشتمین نفر را بر شمرد که آنها از علی (ع) شنیدند که می گفت: ... بعد از آن، خبری را نقل کرد».^{۳۷}

- در مسند احمد، از وکیع، از پدرش آمده است: «حبیب بن ابی ثابت هنگامی که ابو اسحاق حدیثی [از حارث از علی (ع) در مورد نماز وتر] را برای او نقل می کرد به او گفت: ای ابا اسحاق، این حدیث تو مساوی است با مالا مال این مسجد از طلا».^{۳۸}

- ابن خيثمه می گوید: به یحیی گفته شد: آیا به احادیث حارث، استناد

۳۶. همان، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۳۷. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۲۷، شماره ۲۴۸.

۳۸. شیانی، احمد بن حنبل، مسند امام احمد، ج ۱، ص ۱۳۸، ح ۶۵۲.

می شود؟ گفت: «همواره محدثان حدیث او را پذیرفته اند». ۳۹

- شعبی از طرف برخی - همچون ابراهیم نخعی - به دروغ گویی وصف شده است. حسن بن علی خولانی گفته است: نعیم بن حماد از ابو معاویه از اعمش روایت کرده است: نزد شعبی بودم، یادی از ابراهیم شد. وی گفت: وی شب‌ها نزد ما می‌آید و در روز برای مردم حدیث نقل می‌کند. پس آمدم نزد ابراهیم و این مطلب را به او خبر دادم. گفت: او از مسروق سخن می‌گوید، به خدا سوگند هرگز چیزی از او نشنیده است». ۴۰

- ابن عبدالبر - به دنبال حکایت تکذیب شعبی از طرف ابراهیم نخعی - گفته است: به گمانم شعبی سزای این سخن خود را دید که در مورد حارث همدانی گفت: حارث یکی از کذابین است، ولی بیان نکرد که دروغ او چه بود. او از حارث فقط برای افراطش در دوستی با علی (ع) و برتر دانستن آن حضرت از دیگران، خشمگین بود و به همین جهت - خدا داناتر است - او را تکذیب کرده است؛ زیرا شعبی اعتقاد داشت که ابو بکر برتر است و او اولین فردی است که اسلام آورد. ۴۱

- قرطبی می‌گوید: «شعبی، حارث را به دروغ گویی متهم کرده است که سخن درستی نیست و از حارث دروغی بیان نکرده است. فقط برای افراطش در دوستی با علی (ع) و برتر دانستن او بر دیگران از حارث خشمگین بود و از این رو، - خدا داناتر است - او را تکذیب کرده است؛ زیرا شعبی اعتقاد داشت که ابو بکر برتر است و اولین کسی است که مسلمان شد.

- احمد بن صالح مصری می‌گوید: حارث اعور، ثقه بود و آنچه از علی نقل کرده، خوب و دقیق است و او را ستوده. به او گفته شد: شعبی گفته که او دروغ

۳۹. المزی، جمال الدین ابو حجاج یوسف، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۵، ص ۲۴۹.

۴۰. ابن عبدالبر، ابو عمر یوسف بن عبدالله نمری، جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۱۵۴.

۴۱. همان.

می گفته است؟ گفت: «در حدیث دروغ نمی گفت؛ دروغش در رأی و نظر بود».

- ذهبی در میزان الاعتدال در ذیل شرح حال حارث می گوید: «احادیث حارث در سنن چهارگانه موجود است. نسایی با اینکه در رجال سخت گیر بود به احادیث وی استناد می کرد و او را قوی می شمرد؛ اما اکثر فقهای اهل سنت با اینکه احادیث او را در ابواب مختلف فقهی نقل کرده اند، او را ضعیف دانسته اند. شعبی یکی از آنها است که او را تکذیب کرده، سپس از او نقل روایت کرده است. ظاهراً وی حکایات حارث را تکذیب کرده اما احادیثی را که او به نقل از پیامبر (ص) آورده، تکذیب نکرده است. حارث از صاحبان علم بود. ۴۲

- ذهبی، از مرة بن خالد حکایت می کند: «محمد بن سیرین به ما خبر داد: از اصحاب ابن مسعود پنج نفر بودند که احادیثشان نقل می شود و من چهار نفر از آنها را درك کردم، ولی حارث را ندیدم. حارث برتر و بهتر از آنها بود ۴۳، ۴۴».

- ذهبی می گوید: «حارث اعور: او علامه امام ابو زهیر، حارث بن عبدالله بن کعب بن اسد همدانی کوفی، از اصحاب علی (ع) و ابن مسعود است، فقیهی بود با علم فراوان و سخنی نرم داشت. شعبی، عطاء بن ابی رباح، عمرو بن مرة، ابو اسحاق سیبسی و دیگران از او حدیث نقل کرده اند. چنین آمده که ابو اسحاق از حارث چهار حدیث شنیده و دیگر احادیث او مرسله است».

ذهبی می افزاید: «حارث دریایی از علم و از اولین شیعیان بود. خود او می گفت که قرآن را در دو سال و وحی (تفسیر) را در سه سال فرا گرفتیم». ۴۵

۴۲. ر. ک: تهذیب التهذیب (ابن حجر)، ج ۲، ص ۱۲۶-۱۲۸؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۳۷، شماره ۱۶۲۷.

۴۳. در منبع، واژه «احسنهم؛ بهترین آنها» آمده است. ممکن است تصحیفی روی داده باشد و درست آن «احسبهم؛ یعنی داناترین آنها به حساب» باشد.

۴۴. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۳۷.

۴۵. ذهبی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۵۲-۱۵۳.

- علمای امامیه نیز بر اینکه او از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین است و نیز بر پاکی و جلالت قدر او، اتفاق نظر دارند و او را به ورع و تقوا توصیف کرده اند. با این وصف چگونه ممکن است چنین فردی ثقة نباشد؟

۲. حارث از جمله نوادری است که در حق آنها توثیق خاص از طرف امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب (ع) وارد شده است: از کلینی از علی بن ابراهیم، با سند خود در طی حدیثی طولانی آمده است:

ان امیرالمؤمنین (ع) دعا کاتبه عبید الله بن ابی رافع، فقال: ادخل علی (إلی) عشرة من ثقاتي. فقال: سمهم لي يا امیرالمؤمنین. فقال له: ادخل اصبع بن نباتة و ابا الطفیل عامر بن وائلة (= وائلة) الکنانی، و زر بن جیش (= حبیش) الاسدي، و جویریة بن مسهر العبدي و خندف (= جندب) بن زهیر الاسدي، و حارث (حارثة) بن مفرقة (مصرف) الهمدانی و الحارث بن عبد الله الاعور الهمدانی و مصایح النخع: علقمة بن قیس، و کمیل بن زیاد و عمر (= عمیر) بن زرارۃ. فدخلوا علیه؛^{۴۶}

امیرالمؤمنین (ع) کاتبش، عبید الله بن ابی رافع را فراخواند و به او فرمود: ده نفر از افراد مورد اعتماد مرا بیاور؟ این ابی رافع عرض کرد: ای امیرمؤمنان، آنها را نام ببر؟ امام به او فرمود: اصبع بن نباته، ابو طفیل عامر بن وائلة (= وائلة)، زر بن جیش (= حبیش) اسدی، جویریة بن مسهر عبدي، خندف (= جندب) بن زهیر اسدی، حارث (= حارثة) بن مفرقة (= مصرف) همدانی، حارث بن عبد الله اعور همدانی، چراغ های نخع: علقمة بن قیس، کمیل بن زیاد و عمر (= عمیر) بن زرارۃ را نزد من آور. این ابی رافع آنها را فراخواند.

حارث از افراد مورد اعتماد امام علی (ع) و از خواص و مقربان درگاه او بوده

۴۶. حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۲۳۴، ۲۳۵، فایده هفتم.

است. شیخ مفید این حدیث مسند را از اصبغ بن نباته نقل کرده است:

حارث همدانی به همراه تعدادی از شیعیان که من هم در میان آنها بودم، بر حضرت امیرالمؤمنین(ع) وارد شدیم. حارث با سنگینی راه می‌رفت و با عصایش بر زمین می‌کوبید و بیمار بود. امیرمؤمنان به او رو کرد- او نزد علی(ع) منزلتی داشت- و فرمود: حارث حالت چطور است؟ گفت: ای امیرمؤمنان، روزگار بر من چیره گشته و سلامتی را از من گرفته است، علاوه بر این، دشمنی و ستیزه‌ای که اصحابت در خانه با هم دارند، در من اندوه شدیدی ایجاد کرده است. فرمود: دشمنی و ستیزه آنها در چیست؟ عرض کرد: در باره تو و در باره سه خلیفه قبل از تو. از میان آنها برخی تندرو و غلوکننده و برخی دیگر میانه رو و همراه شما و برخی دیگر متردند و نمی‌دانند که آیا پیش روند یا عقب نشینند. امام فرمود: ای برادر همدانی، پس است. بدان که بهترین شیعیان من گروه میانه رو هستند، غلوکنندگان به آنها برگردند و عقب ماندگان خود را به ایشان برسانند.

حارث گفت: پدر و مادرم فدای تو، ای کاش زنگاری را که بر دل‌های ما نشسته برمی‌داشتی و ما را در این زمینه آگاه می‌کردی. امام علی(ع) فرمود: پس است. امر بر تو مشتبّه شده است. دین خدا با مردان شناخته نمی‌شود، بلکه با نشانه حق شناخته می‌شود. حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی. ای حارث، حق، بهترین گفتار است و معترف به حق، مجاهد است. من به حق با تو سخن می‌گویم. پس به من گوش فراده، آن گاه به دوستان خردمند خودت خبر بده. آگاه باشید که من بنده خدا و برادر رسول خدا(ص) و اولین تصدیق‌کننده او هستم... ای حارث، آنچه گفتم مشتی از خروار بود. آن را بگیر. آری، تو با کسی که دوستش داری، محشور می‌شوی و برای توست اعمالی که خود کسب کرده‌ای. (این سخن را سه بار فرمود).

حارث پس از این سخنان ایستاد و در حالی که عبایش را می کشید، می گفت: بعد از این مهم نیست که چه زمانی با مرگ رو به رو شوم یا مرگ با من رو به رو شود. ۴۷

۳. توثیق یا عدم توثیق یک فرد، با حدس و گمان ثابت نمی شود، بلکه توثیق یا تضعیف یک فرد اگر مستند به شهادت حسی نباشد، ارزشی ندارد. در مورد حارث کسانی که او را تضعیف کرده اند، نمونه ای از دروغ از او نقل نکرده اند، بلکه می توان گفت همه رجالیون قاطعانه او را مبراً از کذب به شمار آورده اند و بر وثاقت بالای او شهادت داده اند.

۴. جرح و تعدیل امری تبعیدی نیست، بلکه باید مستند به دلیل باشد. برای جرح حارث، تنها علتی که ذکر شده، عشق او به علی و اندیشه های اوست. بنابراین روشن شد که مشکل حارث عدم وثاقت نیست، بلکه ناخشنودی از برخی اندیشه های اوست؛ زیرا او برخی از احادیث را در مناقب علی نقل کرده است که شنیدن آنها و سخن گفتن از آنها، بر برخی گران است، و گر نه این فرد به فضل و فقاہت معروف بوده و از اصحاب علی (ع) بلکه از خواص اصحاب او به شمار می رفته و وابستگی و عشق شدیدی به آن حضرت داشته است.

عجلی در شرح حال حارث بن عبدالله اعور گفته است: «از قاسم عرفطی، از زائده، از مغیره بن ابراهیم نقل شده است که حارث متهم است». ۴۸
مراد از متهم بودن، تشیع اوست؛ چنان که یکی از مصححان کتاب به این مطلب تصریح کرده است. ابن حبان نیز در شرح حال حارث گفته است: «او در تشیع زیاده روی داشته است». ۴۹

۴۷. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الامالی، ص ۳-۷، ح ۳.

۴۸. عجلی کوفی، ابوالحسن احمد بن عبدالله بن صالح، معرفة الثقات، ج ۱، ص ۲۷۷، شرح حال شماره ۲۴۵.

۴۹. تمیمی بستی، ابو حاتم محمد بن حبان، کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۳۵۶.

۵. قدح یک شخصیت، باید سنجیده باشد، زیرا گاه در باره شخصیتی مجهول یا مشکوک که احتمال کذب و دروغ گویی او می رود، قدحی برای ما نقل می شود و گاه قدح در مورد شخصیتی شناخته شده و بزرگ که از اصحاب خاص امیرمؤمنان است و به خیر و صلاح معروف و از بزرگان فقهای اسلام است. در چنین مواردی بایستی در قدح بسیار تأمل کرد. در سنن دارمی آمده است: «گفته می شد که در کوفه فردی عالم تر به فروض ارث از عبیده و حارث اعور وجود ندارد». ۵۰

۶. راویان سه قسمند:

(الف) در توثیق آنها اتفاق نظر وجود دارد.

(ب) بر ضعیف بودن آنها اتفاق نظر است.

(ج) در وثاقت و عدم وثاقتشان در بین رجالیون اختلاف نظر است؛ برخی آنها را تضعیف و برخی آنها را توثیق کرده اند.

وضعیت دو گروه اول و دوم روشن است. اما در مورد گروه سوم، بایستی سخنان رجالیون و شهادت های آنها را در مورد آنان به دقت بررسی کرد و سنجید تا در مورد آنها به نتیجه ای، اعم از تعدیل یا تضعیف یا توقف رسید و نباید در همان ابتدا، چنین روایتی را ضعیف شمرد؛ زیرا این روش به قدح بسیاری از راویان و محدثان می انجامد. به عنوان مثال، محمد بن اسماعیل بخاری از جمله کسانی است که سبکی او را چنین توصیف کرده است:

پیشوای مسلمانان، رهبر موحدان، شیخ مؤمنان و کسی که در احادیث

سرور رسولان الهی، مورد اعتماد است، نگه دارنده نظام دین، ابو عبدالله

جعفی، بخاری، صاحب الجامع الصحیح. ۵۱

۵۰. دارمی، ابو محمد عبدالله بن بهرام، سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۵۶.

۵۱. عبدالکافی سبکی، ابونصر عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعية الكبرى، ج ۲، ص ۲۱۲.

ابن خزیمه در مورد او گفته است :

در زیر سقف آسمان کسی را دانایتر به حدیث، از محمد بن اسماعیل بخاری

ندیدم. ۵۲

با این همه، این فرد از گزند انتقاد دیگران مصون نمانده است و دو عالم رازی^{۵۳} - ابو زرعه رازی و ابو حاتم رازی - او را رها کرده اند. محمد بن یحیی ذهلی نیز او را ضعیف و بدعت گذار در دین شمرده و نقل حدیث از او و حضور نزد او و مجالست با او را نهی کرده است. ۵۴

آیا باید به این تضعیف ها، ملتزم شد یا بایستی تحقیق و بررسی کرد؟
۷. عمل خود شعبی سخن او را نقض کرده است؛ زیرا از یک طرف از حارث روایت نقل کرده و از طرف دیگر او را تضعیف می کند. به همین جهت ذهبی گفته است :

اما این سخن شعبی که: «حارث کذاب است»، چنین توجیه می شود که مراد وی کذب خطاست، نه کذب عمدی، و الا چگونه ممکن است هم از او روایت نقل کند و هم معتقد باشد که عمداً در دین خدا دروغ وارد می کند. ۵۵

۸. منشأ تضعیف حارث، شعبی است و اعتمادی به گفته های شعبی نیست؛ زیرا وی در دینداریش متهم است، او ناصبی بوده و به علی (ع) بغض داشت و رفتارهای ناپسندی از وی ضبط شده، است. او یکی از دست پروردگان بنی امیه

۵۲. همان، ص ۲۱۸.

۵۳. همان، ص ۲۲۹.

۵۴. مناوی، عبدالرؤف، فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۱، ص ۲۴، ابن حجر، تعلیق التعلیق، ج ۵، ص ۴۳۰.

۵۵. ذهبی، شمس الدین بن محمد بن احمد بن عثمان، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۵۳.

بود که سر در آخور دنیای آنها داشت و از منصب ها و عطایای آنها بهره مند بود و مطابق امیال آنها گام بر می داشت و تاریخچهٔ پاك و منزهی ندارد. در کتاب النجوم الزاهرة^{۵۶} آمده است: «عبدالملك بن مروان او را برای بیعت با ولید بن عبدالملك به مصر فرستاد». طبق نقل الاغانی^{۵۷}، به هنگام ولایت بشر بن مروان بر کوفه در عهد عبدالملك بن مروان، متولی دیوان مظالم بود. طبق نقل تاریخ طبری^{۵۸} در ایام خلافت عمر بن عبدالعزيز متولی منصب قضاوت در کوفه بود.

ابوالفرج اصفهانی در اغانی گفته است:

از حسن بن عمر فقیمی نقل شده است که بر شعبی وارد شدم و وقتی در اتاق او بودم، صدای آوازی شنیدم. گفتم: آیا چنین چیزی در جوار شماست؟ آن گاه مرا به محل او برد ناگاه پسر بچه ای همچون ماه را دیدم که مشغول آواز خواندن است. شعبی به من گفت: آیا او را می شناسی؟ گفتم: نه. گفت: او کسی است که در کودکی به او حکمت داده شده است، او ابن سرج است.^{۵۹}

هم او از عمر بن ابو خلیفه نیز نقل کرده است که:

شعبی با پدر من در طبقه بالای خانه نشسته بودند که از طبقهٔ پایین آواز خوشی شنیدیم. پدرم به او گفت: آیا چیزی می بینی؟ گفت: نه. نگاهی به اطراف انداختیم که چشمان به پسری زیبا روی و کم سن و سالی افتاد که مشغول آواز خوانی است ... دیدیم که او ابن عایشه است. آواز او شعبی را

۵۶. اتابکی، جمال الدین ابوالمحاسن یوسف بن تغری، النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة، ج ۱، ص ۲۰۸.

۵۷. اصفهانی قرشی اموی، ابوالفرج علی بن الحسین، الاغانی، ج ۲، ص ۳۴۲.

۵۸. تاریخ الامم والملوك، ج ۸، ص ۸۷؛ النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة، ج ۱، ص ۲۲۹.

۵۹. اصفهانی قرشی اموی، ابوالفرج علی بن الحسین، الاغانی، ج ۱، ص ۳۰۳.

به شگفتی واداشت و می گفت: خدا حکمت را به هر کس بخواهد،
می دهد. ۶۰

ابوالفرج همچنین می گوید:

روزی مصعب بن زبیر در زمان حکومتش در کوفه، دست شعبی را گرفت و
او را به حجله همسرش، عایشه بنت طلحه برد که بی حجاب و سر برهنه
بود. مصعب نظر شعبی را در باره همسرش پرسید و او آن گونه که مصعب
می خواست، همسرش را توصیف کرد. مصعب ده هزار درهم و سی جامه
به شعبی داد. شعبی می گوید: در آن روز هیچ کس مثل من از جایی
برنگشت؛ زیرا با ده هزار درهم بازگشتم و مانند رخت شویان بار لباس
داشتم و از دیدن عایشه بنت طلحه نیز بهره برده بودم. ۶۱
با این اوصاف، شعبی به خودی خود کسی نیست و نمی توان به سخن او
اعتماد کرد خصوصاً در مورد شخصیت جلیل القدری مانند حارث اعور. تمسک به
سخن او، مصداق این آیه شریفه است:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُم فَاسِقٌ بِنِیْ فَتَبَيَّنُوا أَن تَصِیْبُوا قَوْمًا بَعْهَالَةً فَتَصْبَحُوا
عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ؛ ۶۲

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد، در باره آن
تحقیق کنید، تا مبادا از روی نادانی به قومی آسیب برسانید، آن گاه از آنچه
بر سرشان آورده اید، پشیمان شوید.

بنابراین متهم کردن حارث به کذب و ضعف، نه شیوه محققان است و نه
نشانی از امانت داری علمی دارد.

۶۰. همان، ج ۲، ص ۱۲۲.

۶۱. اصفهانی قرشی اموی، ابوالفرج علی بن الحسین، الاغانی، ج ۲، ص ۳۷۳-۳۷۴.

۶۲. سوره حجرات، آیه ۶.

نمونه دوم

در بحث ارث جد، نویسنده به روایتی از امام علی (ع) اشاره می‌کند که او جد را در ارث، شریک برادران و خواهران متوفا می‌داند:

ابن عباس نامه‌ای به علی (ع) نوشت و از او در مورد ارث جد و شش برادر و خواهری که از متوفا به جای مانده، پرسید و علی (ع) در پاسخ به او نوشت: «جد را مانند هریک از برادران و خواهران قراریده و وقتی نامه را خواندی، آن را از بین ببر».

آن گاه نویسنده، این حکم را چنین رد می‌کند: این روایت، روایت ثابتی نیست؛ زیرا از قیس بن ربیع نقل شده است و او قوی نیست.^{۶۳}

نقد و بررسی

اولاً، روایت یاد شده منحصر به این سند نیست؛ زیرا دارمی نیز آن را از محمد بن عیینه، از علی بن مسهر، از شیبانی، از شعبی نقل کرده است:

وقتی ابن عباس در بصره بود، به علی (ع) نامه نوشت که: در مورد سهم الارث جد و شش خواهر و برادر از من سؤال شد نظر شما چیست؟ علی (ع) به او نوشت: «أن اعط الجدة سدساً ولا تعطه أحدًا بعده؛ به این جد، یک ششم مال را بده و بعد از این چنین مکن».^{۶۴}

ثانیاً، امکان توثیق قیس بن ربیع وجود دارد و با توجه به توضیحاتی که در باره وثاقت او خواهیم داد، تضعیف او قطعی نیست.

در این زمینه چند نکته شایان ذکر است:

نکته اول: بی شک ضعف یک راوی در سلسله سند، موجب ضعف روایت می‌شود و این امر، پذیرفتنی است؛ اما اعتراض ما این است که نویسنده به علمایی

۶۳. قلعه جی، محمد رواس، موسوعة فقه علي بن ابي طالب، ص ۵۱.

۶۴. سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۵۴.

که به قیس بن ربیع اعتماد کرده اند، اشاره ای نکرده است. مقتضای امانتداری علمی این است که هر دو نظر را در مورد راوی مذکور مطرح و آن گاه دیدگاه مختار، اعم از این که توثیق باشد یا تضعیف، بیان شود، نه اینکه به تضعیف راوی اکتفا شود به گونه ای که خواننده گمان کند که تضعیف وی، مسلم و اجماعی است. قیس بن ربیع مورد اختلاف رجالیون است، به عقیده برخی از رجالیون، ثقه و از نظر برخی دیگر غیر ثقه است. ابن حجر عسقلانی در مورد این فرد می گوید:

قیس بن ربیع، ابو محمد کوفی، از نسل قیس بن حارث و برخی گفته اند حارث بن قیس است. ابو داود طیالسی از شعبه نقل کرده است: از ابا حصین شنیدم که قیس بن ربیع را می ستود. ابو داود گفت: شعبه به ما گفت: قیس را قبل از اینکه بمیرد، دریابید. عفان از معاذ بن معاذ نقل کرده است: شعبه به من گفت: آیا یحیی بن سعید را نمی بینی که از قیس بن ربیع بدگویی می کند؟ نه به خدا قسم حق ندارد در مورد وی این گونه سخن بگوید.

عبید الله بن معاذ از پدرش نقل کرده است: از یحیی بن سعید شنیدم که نزد شعبه، از قیس بدگویی می کرد، اما شعبه مانع او شد و او را از این کار نهی کرد. عفان می گوید: به یحیی بن سعید گفتم: آیا از سُفیان شنیده ای که در مورد قیس چیز بدی بگوید؟ گفت: نه. گفتم: آیا تو خودت او را دروغ گو می دانی؟ گفت: نه. عفان گفت: پس یحیی برای من حجتی نیاورد.

حاتم بن لیث جوهری از عفان نقل کرده: قیس، ثقه است. ثوری و شعبه او را توثیق کرده اند. از ابی ولید نقل شده است که قیس، ثقه و روایاتش، حسن است.

عمرو بن علی می گوید: به ابو ولید گفتم: هیچ کس را بهتر از تو ندیدم که راجع به قیس دید خوبی داشته باشد. او گفت: او از زمره خدا ترسان بود.

از ابو نعیم نقل شده است: هرگاه سُفیان سخن از قیس می گفت: او را می ستود. قراد ابو نوح از شعبه نقل کرده است: ما در کوفه نزد شیخی حاضر نشدیم مگر آنکه ملاحظه کردیم قیس قبل از ما نزد او رفته است. او به قیس دوره گرد معروف بود. عمرو بن علی می گوید: معاذ بن معاذ، قیس را به نیکی می ستود. او می گوید به ابو داود گفتم: آیا از قیس برای ما حدیث می گویی؟ گفت: آری. سرج بن یونس از ابن عیینه نقل کرده است: کسی را در کوفه در حدیث بهتر از قیس ندیدم. احمد بن صالح می گوید: به ابی نعیم گفتم: آیا در دلت از قیس چیزی وجود دارد؟ گفت: نه. ۶۵

ابن حجر عسقلانی سپس کسانی را که او را تضعیف کرده اند، نام می برد. ابن عدی گفته است:

عموم روایات قیس، درست است. شعبه و دیگر بزرگان از او حدیث نقل کرده اند. و او از شعبه و ابن عیینه و دیگران روایت کرده است. این نشان می دهد که او صاحب حدیث است. سخن در مورد قیس همان است که شعبه گفته است: «او مشکلی ندارد». ۶۶

ابو داود گفته است: «از شعبه شنیدم که می گفت: آیا از این چپ چشم - یعنی قُطَّان - تعجب نمی کنید؟ او از قیس اسدی بدگویی می کند». ۶۷

ابن حبان می گوید: «در احادیث قیس تحقیق کردم و دیدم او راست گوشت». یعقوب بن شیبیه گفته است: «قیس نزد تمامی اصحاب ما بسیار راست گو و نوشته های او شایسته است».

۶۵. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۵۰-۳۵۳، شماره ۶۹۸.

۶۶. جرجانی، ابو احمد عبدالله بن عدی، الکامل فی ضعف الرجال، ج ۶، ص ۴۶-۴۷، شماره ۱۵۸۶/۱۰.

۶۷. همان، ص ۴۰.

شعبه گفته است: قیس مشکلی ندارد، حدیث او معروف و او بسیار راست گو بود.

ابو حاتم گفته است: در قیس نرمش وجود دارد.

ابن سعد و دیگران، او را تضعیف کرده اند.^{۶۸}

ذهبی قیس را چنین معرفی کرده است: «قیس بن ربیع اسدی کوفی یکی از وزنه های علمی است. راست گو، ولی بد حافظه بود. او شیعه بود و از او ستایش شده است».^{۶۹}

از اینجا معلوم می شود کسانی هستند که به وثاقت این فرد اعتقاد دارند و چنین نیست که بر ضعف او اتفاق نظر وجود داشته باشد. بر این اساس، می توان برای تصحیح سند این روایت راهی یافت، به ویژه با ملاحظه این مطلب که ممکن است سبب تضعیف وی که برخی به آن تصریح کرده اند، از نظر برخی دیگر قانع کننده نباشد.

آنچه در سبب تضعیف قیس گفته شده است، موارد زیر است:

۱. وی پس از تصدی مسئولیت حکومت مدائن از طرف منصور دوانیقی، با کسانی بدرفتاری کرده است؛ بر مردی حد جاری کرد و آن مرد در اثر حد مرد و این موجب شد که وی از چشم مردم بیفتد.^{۷۰} نیز گفته اند که وی زنان را از پستان هایشان آویزان می کرد و زنبور بر آنان می انداخت.^{۷۱}
۲. وقتی سنش زیاد شد، دچار سوء حافظه و گرفتار فرزند بدی شد.^{۷۲}

۶۸. الانصاری، محمد حیاة، معجم الرجال و الحدیث، ج ۱، ص ۱۸۷.

۶۹. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۹۳-۳۹۶، شماره ۶۹۱۱.

۷۰. همان، ص ۳۹۵.

۷۱. الکامل فی ضعف الرجال، ج ۶، ص ۴۰.

۷۲. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۹۴.

۳. او به تشیع گرایش داشت. به احمد بن حنبل گفته می شود: چرا احادیث قیس را نقل نمی کنی؟ او در پاسخ می گوید: او گرایش به تشیع دارد. ۷۳ گفتنی است که قیس از اصحاب امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) شمرده شده است. ۷۴ و از طرف دیگر گفته اند که وفات او در سال ۱۶۸ هجری بوده است. ۷۵ این حجر گفته است: «قیس در سال ۶۵ یا ۶۶ یا ۶۷ یا ۶۸ وفات کرده است.» ۷۶ ظاهراً مراد وی از این سال ها، پس از صد بوده است. ۷۷

اگر این نقل درست باشد، ممکن است قیس از اصحاب امامان پس از امام باقر (ع) و امام صادق (ع)، یعنی از اصحاب امام کاظم (ع) باشد.

نکته دوم: خدشه در سند این روایت، مشکلی را حل نمی کند؛ زیرا مضمون این روایت عیناً در روایاتی با سندهای دیگر هم آمده است. بنابراین خدشه در سند این روایت، روایت را از گردونه خارج نمی کند.

نمونه سوم

در مورد حکم ارث جد، و صور مختلف آن، نویسنده به بحث پرداخته است. ۷۸ برای روشن تر شدن مطلب، اینک به بیان دیدگاه های اهل سنت و امامیه در این زمینه می پردازیم:

الف) دیدگاه امامیه و اهل سنت: از دیدگاه فقه امامیه، جده به منزله خواهر است؛ چنان که جد به منزله برادر است؛ در حالی که از دیدگاه فقه اهل سنت، جده بر دو نوع است: صحیح و فاسده. جده فاسده، کسی است که در نسبتش به

۷۳. همان.

۷۴. رجال الطوسی، ص ۱۳۳ و ۲۷۴.

۷۵. ر. ک: نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم الرجال، ص ۲۸۵.

۷۶. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۵۰-۳۵۳، شماره ۶۹۸.

۷۷. ر. ک: قاموس الرجال، ج ۸، ص ۵۳۳، شماره ۶۰۷۷.

۷۸. موسوعة فقه علی بن ابی طالب، ص ۶۵ به بعد.

متوفا، مردی واسطه باشد (که همان جد فاسد است که در نسبتش به متوفا، زن واسطه باشد)؛ مانند مادر پدر مادر و مادر پدر مادر پدر. چنین جدی از ذوی الارحام محسوب می شود؛ یعنی کسانی که در ارث از صاحبان فرض و عصبه و رد، مؤخر هستند. به عبارت دیگر چنین جدی فقط در صورتی که متوفا، صاحب فرض یا عصبه نداشته باشد، ارث می برد. اما جدّه صحیحّه کسی است که در نسبتش به متوفا، جدی فاصله نیست؛ مانند مادر مادر و مادر پدر، و مادر مادر مادر، و مادر مادر پدر، یا کسی که در نسبتش به متوفا جد صحیحی وجود دارد؛ مانند مادر پدر پدر^{۷۹}.

بنابراین از نظر اهل سنت در این زمینه، بحث فقط در خصوص جدّه صحیحّه واقع می شود.

ب) حکم ارث جدّه در روایات منقول از علی (ع): در این دائرة المعارف آمده که از نظر علی (ع) جدّه چند حالت دارد که حکم آن در هر مورد فرق می کند.^{۸۰} ما در اینجا به حالت اول اکتفا می کنیم:

اگر متوفا یک جدّه یا چند جدّه ولی همه از یک درجه، داشته باشد، یک ششم مال را می برد. در مسند زید بن علی از علی (ع) روایت شده که جدّه ها، یک ششم مال را می برند و از این بیشتر نمی برند.^{۸۱}

بیهقی از علی (ع) روایت کرده که او جدّه و دو جدّه و سه جدّه را، یک ششم اطعام^{۸۲} می کرده است و چنانچه نزدیکی آنها به میت مساوی بود، نه چیزی از این^{۷۹}. داماد افندی، عبدالرحمن بن محمد بن سلیمان، مجمع الانهر فی شرح ملتقی الابحر، ج ۲، ص ۷۵۲؛ ر. ک: المغنی، ج ۷، ص ۵۵-۵۶؛ نظام الارث فی التشریع الاسلامی، ص ۶۵.

۸۰. موسوعة فقه علی بن ابی طالب، ص ۶۵.

۸۱. الامام زید، مسند زید بن علی، ص ۳۲۸.

۸۲. إطعام: ۳۰۵ دادن یک ششم از اصل ترکه به جدّ و جدّه متوفا از سوی والدین متوفا.

سهم کمتر می داد و نه بیشتر.^{۸۳}

علی (ع) گفته است:

ترث الجدات السدس، فإن كانت واحدة أو اثنتين أو ثلاثاً فبينهنّ سهم؛^{۸۴}

جده ها، یک ششم مال را به ارث می برند. اگر جده یک نفر یا دو نفر و یا سه

نفر باشند، بین آنها تقسیم می شود.

علی (ع) به سه جده که دو نفر از آنها جده پدری و یک نفر از آنها جده مادری

متوفّا بودند، ارث داد^{۸۵} و در مورد مردی که مرد و از خود دو جده پدر و دو جده

مادری برجای گذاشت، به دو جده پدری و جده مادری مادر ارث داد و به جده

پدری مادر، چیزی نداد؛^{۸۶} زیرا او جده فاسده بود؛ یعنی بین او و متوفّا مردی،

فاصله بود.

نقد و بررسی

۱. روایتی که بیهقی در مورد اطعام جده نقل کرده است، بر مدعای نویسنده

دلالت ندارد؛ زیرا واژه ای که در این روایت به کار رفته، واژه «طعمه» است و این

واژه، برای بیان حکم دیگری غیر از حکم ارث جده است؛ زیرا بر پدر و مادر

مستحب است که به عنوان اکرام پدر و مادرشان، آنها را اطعام کنند.

۲. توضیح داده نشده که چرا سهم جده، یک ششم است؛ زیرا اگر نص نبوی

در این زمینه وجود دارد، ما تابع نصیم؛ اما اگر مستند این حکم این است که جده به

منزله مادر متوفّا است، باید بگوییم که فرض اصلی مادر یک سوم است و تنها در

۸۳. سنن بیهقی، ج ۶، ص ۲۳۷.

۸۴. کوفی عیسی، عبدالله بن محمد بن ابی شیبه، المصنف، ج ۷، ص ۳۸۳، باب ۸۶،

ح ۶۰۱۸۵، ابن حزم اندلسی، المحلی، ج ۹، ص ۲۷۲.

۸۵. سنن بیهقی، ج ۶، ص ۲۳۶؛ المحلی، ج ۹، ص ۲۷۵؛ المغنی، ج ۶، ص ۲۰۷.

۸۶. مسند زید، ج ۵، ص ۷۶.

صورت خاصی به یک ششم کاسته می شود و آن، صورتی است که متوفا، خواهران و برادرانی برجای گذاشته باشد. اگر چنین باشد، باید بگوییم که این استثنا، مخصوص مادر است و به غیر مادر تعدی نمی کند. بنابراین چگونه فتوا داده شد که سهم جده از ترکه، یک ششم است؟

۳. در موردی سهم بردن وارثی مسلم باشد اما نصی برای تعیین سهم او، وجود نداشته باشد، مقتضای فن استنباط این است که به قواعد عمومی مراجعه شود و در اینجا قاعده عمومی این است که اگر کسی با واسطه با متوفا نسبت داشت، به منزله همان واسطه است و در بحث ما چون جده به واسطه پدر و مادر متوفا با متوفا خویشاوندند، بنابراین اگر جده، جدۀ مادری باشد، یک سوم ترکه را می برد و اگر جدۀ پدری باشد، دو سوم ترکه را می برد.

۴. وجه فرق میان جد و جده، واضح نیست، چرا جده در کیفیت ارث خود با جد متفاوت است، در حالی که نص قرآنی یا نبوی در این زمینه وجود ندارد؟
۵. در ادبیات روایاتی که از امام علی (ع) به دست ما رسیده است، نه خود اصطلاح «جده صحیح» و «جده فاسده» وجود دارد و نه مضمون این اصطلاح.^{۸۷} این اصطلاح از ادبیات فقه اهل سنت گرفته شده که نویسنده آن را به میراث مکتوب علی (ع) کشانده و بر آن تحمیل کرده است.

۶. روایتی که از علی (ع) نقل شده که جدۀ چهارم ارث نمی برد، دلالت ندارد که بین جده صحیح و جده فاسده فرق است، بنابراین ممکن است علت آن، اختلاف درجه بوده باشد؛ یعنی شاید آن فرد، جده ای بالاتر باشد که با توجه به

۸۷. بنده شخصاً اصطلاح صحیح و فاسده را نمی پسندم؛ هر چند چنان که معروف است، در اصطلاح، مشاجره و دعوا نیست. اما اطلاق این اصطلاح بر جد و جده از نظر اخلاقی و دینی صحیح نیست. بنابراین ممکن است اصطلاح جد و جده رحمی و غیر رحمی و امثال اینها را به جای آن به کار برد.

وجود جدۀ نزدیک تر به متوفا، ارث نمی برد. در این صورت چگونه می توانیم ثابت کنیم که علت قضاوت علی(ع) به ارث نبردن جدۀ چهارم، فاسد بودن او بوده است نه چیز دیگر؟

نمونه چهارم

عنوان ایلاء است.^{۸۸} نویسنده بحث ایلاء را در چهار بخش آورده است:

۱. تعریف ایلاء، ۲. ایلاء کننده و ایلاء شده که برای آن ها یک شرط ذکر کرده است، ۳. شروط صحت ایلاء که سه شرط را بیان کرده است. ۴. پایان ایلاء که برای آن دو حالت ذکر کرده است: پایان ایلاء به واسطه طلاق و پایان آن به وسیله رجوع کردن به همسر است.

نقد و بررسی

نویسنده با اینکه بحث و فروع مناسب آن را - به استثنای برخی موارد - به صورت فنی تنظیم و مرتب کرده است، دچار همان اشکالی شده است که در ابتدا بیان کردیم و آن اینکه همه منابع میراث فقهی امام علی(ع) را استقصا نکرده و فقط به منابع اهل سنت بسنده کرده و این موجب شده است که فروع و مطالبی که در بحث آمده، اندک باشد.

اینک به مواردی در این زمینه اشاره می کنیم:

۱. نویسنده در نکته دوم، به ذکر سه شرط اکتفا کرده است، به این قرار: قصد مرد از ایلاء، زیان رساندن به زوجه باشد، دوم اینکه مدت ایلاء چهار ماه باشد و سوم اینکه ایلاء در وقت حلّیت آمیزش با زن باشد در حالی که پوینده میراث فقهی امام علی(ع)، به شروط دیگری دست می یابد؛ از جمله:

الف) ایلاء با صیغه قسم به خداوند باشد. بنابراین اگر سوگندی در کار نباشد،

ایلاء واقع نمی شود. در دعائم الاسلام روایت شده است:

۸۸. قلعه جی، محمد رواس، موسوعة فقه علي بن ابي طالب(ع)، ص ۵.

روينا عن أبي عبد الله عن أبيه عن آبائه: أن أمير المؤمنين (ع) قال: الإيلاء أن يقول

الرجل لامرته: والله لا غيظنك، والله لا سوائك ثم يهجرها فلا يجامعها؛^{۸۹}

از امام صادق (ع)، از پدرش، از پدرانش روایت شده: امیرالمؤمنین (ع)

فرمود: ایلاء این است که مرد به همسرش بگوید: به خدا سوگند، ترا به

خشم می آورم و به تو بد می کنم. آن گاه او را ترك کند و با او آمیزش نکند.

آری، روایاتی از امام علی (ع) نقل شده که ایلاء بدون قسم هم منعقد

می شود؛ مثلاً از ذریح محاربی نقل شده که امام صادق (ع) فرمود:

كان رجل تخير له امرأة... فقال الرجل: هي طالق إن أتيتها حتى أتيك...

فقال رجل عند ذلك: هذا إيلاء، قال: نعم، وبعث إلى المدينة يسأل عن

الإيلاء... ثم قال: و قال علي (ع): لا بد أن يوقف وإن مضت خمسة

أشهر...؛^{۹۰}

مردی زنی اختیار کرد... آن گاه مرد به همسر دیگرش گفت: اگر قبل از تو با

او آمیزش کنم، او مطلقه است... در این هنگام مردی گفت: آیا این ایلاء

است. گفت: آری. و فردی را به مدینه فرستاد تا از ایلاء سؤال کند... آن

گاه گفت: و علی (ع) فرمود: بایستی نزد حاکم احضار شود هر چند پنج ماه

گذشته باشد.

اولاً، از سخن امام علی (ع) استفاده نمی شود که این مورد ایلاء است، بلکه

ایلاء خواندن آن، سخن مردی است که معلوم نیست کیست؟

ثانیاً، حکم به احضار که در ذیل روایت آمده، معلوم نیست چه ارتباطی با

۸۹. تمیمی مغربی، القاضي ابو حنیفة نعمان بن محمد، دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام،

ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۱۰۲۰.

۹۰. نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۴۰۸، باب

۱۲ از ابواب ایلاء، ح ۱.

ماقبلش دارد. احتمال دارد که حکمی برای ایلاء به صورت قضیه حقیقیه باشد که از آن سؤال شده است و ربطی به قضیه خارجییه ای که اتفاق افتاده، نداشته، اما راوی آنها را به هم ربط داده باشد؛ همچنان که احتمال دارد حکم به توقف به جهت ایلاء نباشد، بلکه برای منع شوهر از ضرر زدن به حقوق جنسی همسرش باشد.

(ب) در ایلاء شرط است که با زوجه آمیزش شده باشد، و الا ایلاء واقع نمی شود. از امام صادق (ع) نقل شده است:

سئل امیرالمؤمنین (ع) عن رجل آلی من امراته و لم یدخل بها؟ قال: لا ایلاء حتی یدخل بها، فقال: أرايت لو أن رجلاً حلف أن لا یینی باهله ستین أو أكثر من ذلک، أکان یكون إیلاء؟^{۹۱}

از امیرالمؤمنین (ع) در مورد مردی که قبل از آمیزش با همسرش او را ایلاء کرده، سؤال شد. حضرت فرمود: تا آمیزش نشده باشد، ایلاء واقع نمی شود. آن گاه گفت: آیا به نظر تو اگر مردی سوگند یاد کند که دو سال یا بیشتر با همسرش آمیزش نکند، آیا این کار، ایلاء است؟

در روایت دیگری از امیرمؤمنان (ع) نقل شده است:

ولا یقع إیلاء حتی یدخل الرجل باهله ولا یقع علی امرأة غیر مدخول بها إیلاء؛^{۹۲}

ایلاء واقع نمی شود، مگر آنکه مرد با همسرش آمیزش کرده باشد و ایلاء بر زنی که با او آمیزش نشده، محقق نمی شود.

۲. نویسنده از امام علی (ع) این سخن را نقل کرده است که «لا یدخل إیلاء فی

ظهار؛^{۹۳} ایلاء در ظهار داخل نمی شود» و مطابق منابع اهل سنت این سخن را چنین

۹۱. حرّ عاملی، محمد بن الحسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۲۲، ص ۳۴۵، ۳۴۶، باب ۶ از ابواب ایلاء، ح ۳.

۹۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۴۰۳، باب ۵ از ابواب ایلاء، ح ۱.

۹۳. المصنف، ج ۶، ص ۴۴۰.

تفسیر کرده که: ایلائی که برظهار عارض شود، صحیح نیست.^{۹۴} از این سخن چنین استنباط کرده که شرط صحت ایلاء آن است که در زمانی واقع شود که آمیزش با زن برای مرد، حلال باشد و چنانچه آمیزش مرد با زن جایز نباشد، ایلاء هم صحیح نیست.

اما اولاً، مقتضای قواعد عمومی این است که ایلاء پس ازظهار هم صحیح است؛ چون پس ازظهار، علقه زوجیت همچنان باقی است، بنابراین ایلاء در جای خودش یعنی زوجیت، واقع شده است. حرمت آمیزش به سببظهار، موضوع ایلاء را از بین نمی برد.^{۹۵}

ثانیاً، این سخن را به شکل دیگری هم می توان تفسیر کرد و آن اینکه حکمظهار و ایلاء تداخل نمی کند؛ یعنی هریک از آنها از نظر مدت و کیفیت کفاره دادن و امثال اینها، احکام خاص خود را دارند.

در منابع روایی امامیه از سکونی روایت شده است که:

قال علی(ع) فی رجل آلی من امرأته و ظاهرمنها فی کلمة واحدة، قال: علیه کفارة واحدة؛^{۹۶}

علی(ع) در مورد مردی که با یک عبارت همسرش را ایلاء وظهار کرد، فرمود: بر او یک کفاره واجب است.

۳. نویسنده در نکته چهارم که پایان حالت ایلاء است، گفته است: «ایلاء یا به طلاق خاتمه می یابد و یا به بازگشت به آمیزش با زن می انجامد».^{۹۷} آن گاه به تفصیل به هر دو بخش پرداخته است.

۹۴. موسوعة فقه علی بن ابی طالب(ع)، ص ۱۲۳.

۹۵. جواهر الکلام، ج ۳۳، ص ۳۲۰.

۹۶. وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۲۲، ص ۳۳۸، باب ۱۹ از ابوابظهار، ح ۱.

۹۷. موسوعة فقه علی بن ابی طالب(ع)، ص ۱۲۳.

بهتر بود بعد از بیان بخش اول - پایان دادن ایلاء با طلاق - چند مطلب را تحت یک یا چند عنوان بیان می کرد، از جمله:

الف) نوع طلاق در ایلاء، رجعی است یا بائن؟

قاعده کلی اقتضا می کند که طلاق، رجعی باشد. از امام علی (ع) نیز روایت شده است:

إذا أوقف المؤلّي وعزم على الطلاق خلي عنها حتى تحيض و تطهر، فإذا طهرت طلقها ثم هو أحقّ برجعتها مالم تنقض ثلاثة قُرُوء؛^{۹۸}

اگر ایلاء کننده نزد حاکم احضار شد و تصمیم بر طلاق گرفت، زن باید رها شود تا حیض گردد و سپس پاک شود، آن گاه او را طلاق دهد. پس از طلاق، همان مرد از هر کس دیگری برای رجوع به او سزاوارتر است، البته تا قبل از انقضای سه حیض.

این روایت صراحت دارد که طلاق ایلاء کننده، رجعی است.

۴. نویسنده متعرض حالتی نشده است که زوج از پایان دادن به ایلاء امتناع ورزیده و نه رجوع کرده و نه طلاق می دهد. روایاتی از امام علی (ع) نقل شده که متضمن حکم این حالت است و آن تحت فشار قرار دادن زوج از طرف حاکم است تا یکی از رجوع یا طلاق را انتخاب کند.

از امام صادق (ع) نقل شده است:

المؤلّي إذا أبى أن يطلق، قال: كان أمير المؤمنين (ع) يجعل له حظيرة من قصب و يجعله فيها و يمنعه من الطعام و الشراب حتى يطلق؛^{۹۹}

امام صادق (ع) در مورد ایلاء کننده ای که از طلاق دادن خودداری کرده بود،

۹۸. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۴۰۶، باب ۸ از ابواب ایلاء، ح ۱.

۹۹. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۳۵۳، باب ۱۱ از ابواب ایلاء، ح ۱ و ۷.

فرمود: امیرمؤمنان(ع) او را در اتاقکی از حصیر زندانی و او را از خوردن و

آشامیدن محروم می کرد تا اینکه طلاق دهد.

در حدیث دیگری، امام صادق(ع) فرمود:

كان امير المؤمنين إذا أبقى المولى أن يطلق جعل له حظيرة من قصب، و أعطاه

ربع قوته حتى يطلق؛^{۱۰۰}

امیرمؤمنان(ع) ایلاء کننده ای را که از طلاق دادن امتناع می کرد، در اتاقکی

از حصیر زندانی می کرد و یک چهارم قوت او را به او می داد تا طلاق دهد.

همچنین روایت شده که علی(ع) اتاقکی از حصیر ساخت و مردی را که از

ایلائی همسرش چهارماه گذشته بود، در آن قرارداد و به او فرمود:

إمّا أن ترجع إلى المناكحة وإمّا أن تطلق وإلا أحرقت عليك الحظيرة؛^{۱۰۱}

یا به همسرت رجوع می کنی و یا او را طلاق می دهی، و الا اتاقک به آتش

کشیده می شود.

۱۰۰. همان، ج ۲۲، ص ۳۵۴، باب ۱۱ از ابواب ایلاء، ح ۳.

۱۰۱. همان، ح ۶.